

او چندان قوی است که با شعر معاصران او قابل قیاس نیست و مسأله غافلگیر کردن مخاطب، چنانکه در مباحث پیشین یاد کردیم، رکن اصلی تصویر، در همه شکل‌های آن است. در شعر دیگران، اغلب تصاویر به گونه‌ای ارائه می‌شود که گویی يك بار بیشتر آنها را شنیده‌ایم ولی در شعر او مثل این است که هر بار برای اولین بار با این تصویر روبرو می‌شویم و علتش هم این است که او برشهای خاص میان اشیاء و طبیعت ایجاد می‌کند که قبل از وی از آن نقطه‌ها هیچکس برشی ایجاد نکرده است، اما دیگران اغلب برشهای تازه خود را در همان نقطه‌ها (یا نقطه‌های نزدیک به نقطه‌های برش قدما) ایجاد کرده‌اند، و ازین روی آن‌ها حالت غافلگیر شدن و شگفتی در تصویرهای ایشان کمتر دیده می‌شود، حتی در تصاویر فرخی که خود یکی از دو سه تصویرساز برجسته طبیعت در سراسر این دوره است، تصویرها اغلب آشناست.

منوچهری نه تنها به تصویرهایی از طبیعت که در حوزه مبصرات و نیروی بینایی است پرداخته بلکه نسبت به معاصرانش توجه بسیاری بمسأله اصوات در طبیعت دارد، ازین روی در دیوان او تصاویری در باب آهنگ‌ها و نغمه‌های مرغان دیده می‌شود که خود قابل توجه است و یکی دیگر از عوامل زنده بودن طبیعت در شعر او همین توجهی است که به اصوات دارد زیرا از راه گوش و از راه چشم، هردو، خواننده را به موضوعات وصف خود نزدیک می‌کند و در شعر او: کبک ناقوس زن، و شارك سنتور زن است، فاخته‌نای می‌زند و بط تنبور (۳) و هر کدام از مرغان مقام یکی از موسیقی‌دانان و نوازندگان را داراست (۸) و نه تنها در تصویر مرغان بلکه در وصف بیابانهای هولناکی که: روی بادیه‌اش از نقش موسمار و ماران شکن همچون خانه جوشنگران است، آواز گرگان را

به صورت آواز کمان در حال رها کردن تیر می بیند و می گوید:

همچو آواز کمان آوای گرگان اندر او
همچو جعد زنگیان شاخ گیاهان پرشکن (۶۷)

که تصویری است مرکب از مشاهدات و مسموعات و قدرت القایی عجیبی دارد.

چنانکه یاد کردیم اغلب تصاویر او از ترکیب دو عنصر طبیعت بوجود آمده و با اشیاء دیگری که غالباً با تصرف ذهن او از مواد طبیعت فراهم آمده و اغلب رنگ اشرافی دارد، اما به مسائل دیگر نیز توجه داشته و جای جای در دیوان او تصویرهایی که برخاسته از داستانها و اساطیر است دیده و در این داستانها و اساطیر جنبه اسلامی و عربی بسیار قوی است و او از اساطیر ایرانی به نسبت اساطیر اسلامی و سامی کمتر استفاده می کند و حتی بعضی از تصاویر او یادآور بعضی مجازات قرآنی است از قبیل: آسمان را بنوردند همچو طی که از آیه یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب (قرآن کریم: انبیاء، ۱۰۴) گسرفته شده و زمین را بگونه محراب داود می بیند و مرغان را به مانند داود آوازخوان (۲) و خاک را که در بهاران بی شوی آبستن شده است به مریم مانند می کند و مرغ را که به محض تولد در باغ گویا شده است به مسیح که در گاهواره سخن می گفت تشبیه می کند (۲۶) و دختر انگور را با مریم دختر عمران مقایسه می کند که آبستنی او به پسری بود که روح خدا بود و آبستنی دختر انگور بجان است جانی که روح خداوند زمان است. و بوستان در شعر او چون مسجد است و درختان در رکوع اند و فاخته مؤذن است و آواز او بانگ نماز (۴۲) و حتی ممدوح را که به خراسان آمده به پیامبر اسلام که بر پشت

براق نشسته بود تشبیه می‌کند (۴۶) و اشتر خویش را که بر آن سوار شده به هرش بلقیس مانند می‌کند (۵۱) و عندلیب را بر سر شاخ چنان می‌بیند که در صلوات آمده است (۵۴) و خشم ممدوح را چون ماهی فرزند داود نبی می‌بیند که جهان را فرو می‌خورد و هنوز گرسنه است (۷۵) و نارها را که بر درخت نارگرد آمده‌اند به گونه حاجیان تصویر می‌کند که در روز ترویه گرد آمده باشند (۷۹) و یا نرگس که در میان باغ رکوع می‌کند و فاخته بر سر سر و مؤذن است (۲۰۶) و یا گل دو روی را که به مردم باطنی مذهب مانند می‌کند (۱۰۶) و همچنین آب کبود که زره داودی به تن کرده است (۱۴۵) و اینکه قمری بر سر چنار هزاران نوحه می‌کند چون اهل شیعه بر سر اصحاب اشعری (۹۴) همه تصاویری است برخاسته از محیط عصر و ازبگونه زمینه‌های اسلامی و سامی در تصاویر او بسیار می‌توان یافت و اطلاع او از ادب عرب سبب شده است که بسیاری از تصاویر او بیگانه و دور از محیط زندگی ایرانی جلوه کند از قبیل اینک:

بستان بسان «بادیه» گشته ست پرنگار

از سنبش «قبیله» و از ارغوانش «حی» (۹۴)

و در همین قصیده تصویرهایی از طبیعت در قالب معاشیق شعر

عرب می‌دهد که نشانه تأثیر و نفوذ ادب عرب در شعر اوست:

نوروز برنگاشت بصحرا به مشک و می

تمثالهای «عزه» و تصویرهای «می» (۱۶)

و با این تصاویر:

گل زرد و گل خیری و بید و باد شبگیری
 ز فردوس آمدند امروز سبحان‌الذی اسری
 یکی چون دورخ وامق دوم چون دولب عذرا
 سیم چون گیسوی مریم چهارم چون دم عیسی
 بنالد مرغ با خوشی ببالد مور با کشی
 بگرید ابر با معنی بخندد برق بی معنی
 یکی چون عاشق بیدل، دوم چون جعد معشوقه

سیم چون مژه مجنون چهارم چون لب لیلی (۱۰۸)

و تصاویر دیگری که از طبیعت با توجه به «عُرْوَه» و «عَفْرَا» و «جَمیل» و «بُشَیْنَه» و «زُهَیْر» و «اُمِّ اَوْفَی» می‌دهد (۱۰۹) همه نشانه‌های تأثیر فرهنگ شعری عرب در تصاویر اوست و تصاویری را که وی از شعرتازی گرفته و گاه با تصرف و زمانی بی‌تصرف در شعر خویش بکار برده پیش از این در فصل تأثیرات تصویرهای گویندگان عرب در صور خیال این دوره مورد بحث قرار داده‌ایم و او در اسلوب کلی تصویرهای خود بیش از هر کس متأثر از ابن‌معتز و سری رفاء است که از میان صور خیال پیش از هر چیز به تشبیه تمایل دارند و او در بسیاری از تشبیهات خود به تصاویر شعری ایشان نظر داشته است. ولی از نظر بعضی دقت‌هایی که در وصف خود دارد یادآور بعضی خصایص تصویرگری در شعر جاهلی است اما توجه به تصویر به خاطر تصویر که در شعر او دیده می‌شود نتیجه تأثر او از شاعران دوره اول عباسی است به‌خصوص ابن‌معتز.

در محور عمودی قصاید او نیز تأثیر مستقیم خیال شاعران عرب آشکار است و حتی بر شتر نشستن و وصفی که از شتر می‌کند و دیدار خیمه‌ها و وصف بیابان و وصف‌های صحرا و شب و دشت و خطاب او به

بیابان درنورد و کوه بگذار
منزلها بکوب و راه بگسل
فرود آور بدرگاه وزیرم
فرود آوردن اعشی به باهل (۵۲)

همه متأثر از محور عمودی قصاید عرب است که پیش ازین در مباحث دیگر به نقد آن پرداختیم و نشانه این محور را در قصیده شمع او نیز می توان دید که چگونه از بیابانی هولناک می گذرد و اسب خویش را وصف می کند و بعد :

در میان مهلچشم من نخسبد طفل خواب
تا نبینم روی آن برجیس رای تهمتن (۶۸)

و برای شاعری که شعر را جز در حوزه خلق تصاویری از طبیعت و اشیاء نمی داند محور عمودی قصیده چندان اهمیتی ندارد و این نقص او تنها نیست بلکه همه قصیده سرایان بزرگ این گرفتاری را داشته اند مگر ناصر خسرو و یکی دو تن دیگر آنها در بعضی موارد.

البته در بعضی از قصاید او نوعی وحدت شکل و امتداد طبیعی در محور عمودی قصیده دیده می شود و اینها قصاید یا شهرهایی است که نوعی وصف روایی در آنها دیده می شود از قبیل بعضی مسطحاتی او که به نوعی بیان روایی، با کمک تصاویری از طبیعت، می پردازد؛ از قبیل :

چنین خواندم امروز در دفتری
که زنده‌ست جمشید را دختری (۱۱۶)

و تا پایان این قصیده، تا جایی که به مدح می‌رسد، محور عمودی
شعر به خوبی از وحدت کامل برخوردار است، اما در عوض محور افقی و
تصاویر ابیات به قدرت و نازگی دیگر شعرهای او نیست.

در شعر او، چه در مدیح که حوزه اغراق‌هاست و چه در وصف
طبیعت جنبه تصویرهای اغراقی بسیار ضعیف است و در دیوان او اغراق‌هایی
از نوع:

از فروغ گل اگر اهرمن آید به چمن
از پری باز ندانی دورخ اهرمن (۱)

که در تصویر طبیعت ارائه داده ویا:

ارزنی باشد به پیش حمله‌اش ارژنگ دیو
پش‌ای باشد به پیش گرزهاش پورپشنگ (۴۸)

که در مدح از آن سود جسته، بسیار اندک است و آن کوششی که
در دیوان فرخی و دیگر شاعران عصر غزنوی برای خوار کردن عناصر
اساطیری ایران دیده می‌شود در شعر او نیست شاید از این باب است که
وی دوران اولیه زندگی خود را در دربار شهریاران ایرانی نژاد شمال
ایران گذرانده و بعد به دربار غزنویان راه یافته است.

او همچنانکه از طبیعت سود جسته و تصاویر خود را از قلمرو

طبیعت گرفته از زندگی محیط خود نیز غافل نمانده و بسیاری از تشبیهات او تصویرهایی است از بعضی خصایص زندگی در عصر او از قبیل:

بسان فالگوبانند مرغمان بر درختان بر
نهاده پیش خویش اندر پراز تصویر دفترها (۱)

و یا:

كَبْكُ چون طالب علم است و درین نیست شکی
مسأله خواند تا بگذرد از شب سیکسی
بسته زیر گلو از غالیه تحت الحنکی
پیرهن دارد زین طالب علمانه یکی
ساخته پایکها را ز لکا موزگی
وز دو تیریز سترده قلم و کرده سیاه
هدهدك نيك بریدیت که در ابر تند
چون بریدانه مرقع به تن اندر فکند
راست چون پیکان نامه بسر اندر بزنند
نامه گه باز کند گه بهم اندر شکند
بسو منقار زمین، چون بنشیند بکند
گویی از بیم کند نامه نهان بر سر راه (۱۵۳)

که بسیاری از خصایص محیط را از نظر وضع لباس پوشیدن و طرز کار و رفتار طالب علمان در آن روزگار و همچنین نامه بران بریددر این تصاویر ثبت کرده است و بسیاری از اشیاء آن زمان که امروز از چند و چون آنها آگاهی نداریم در ضمن تصاویر او چندان وصف شده که امروز می‌تواند برای ما مفهوم واقع شود از قبیل داوتهای بسدین خراسانی و ار

که لاله را بدان تشبیه می‌کند (۱۵۳) و با لباس طبری که در برطوطی است (۱۴۲) و یا عصابه‌های آن عصر که: بریاسمین عصابه در مرصع است (۱۰۶) و همچنانکه از خصایص زندگی و محیط مایه گرفته، بعضی تأثرات از علوم زمان نیز دارد اما بسیار ساده و سطحی، نه آنگونه که اساس تصویر او قرار گیرد. چنانکه در شعر بلفرج خواهیم دید. بلکه به‌طور اشاره، آنهم بیشتر در حوزه نجوم و ستاره‌شناسی از قبیل:

خوشه زتاک آویخته مانند سعدالاحبیه (۷۹)

یا:

گل دورویه چونانچون قمرها دردوپیکرها (۱)

یا:

لاله چون مریخ اندر شده لختی به کسوف (۳)

که تشبیه آخری با همه زیبایی نشان می‌دهد که وی چندان هم از نجوم آگاه نبوده زیرا مریخ کسوف ندارد، گرچه می‌توان آن را از مقوله تشبیهات خیالی او به‌شمار آورد.

در صور خیال او با نمونه‌های وسیعی از تشخیص روبرو می‌شوید و او از این رهگذر بسیاری از وصف‌های خود را سرشار از زندگی و حرکت کرده و اغلب تشخیص او در شکل تفصیلی و با نوعی بیان روایی همراه است از قبیل:

شاخ انگور کهن دخترکان زاد بسی

که نه از درد بنالید و نه برزد نفسی

همه را زاد به یک دفعه نه پیشی نه پس

نه ورا قابله‌ای بود و نه فریاد رسی

اینچنین آسان فرزند نزاده است کسی
 که نه دردی بگرفتش متواتر، نه تبی
 چون بزاد آن بچهگان را، سراو گشت دژم
 و ندر آویخت بروده بچهگان را بشکم
 بچهگان زادم دور همه بی قد و قدم
 صد وسی بچه اندر زده دودست بهم
 دوسر اندر شکم هر یک نه پیش و نه کم
 نه دریشان ستخوانی، نه رگی، نه عصبی (۱۲۷)

و بدینگونه طبیعت بی جان را از حیات انسانی برخوردار می کند، ولی در شعر او نوع اسناد مجازی که در خطاب به طبیعت باشد، آنگونه که در شعر فرخی دیدیم، به آن وسعت و زیبایی دیده نمی شود، همچنانکه در غزل و تغزل نیز شعر او ضعیف است و با فرخی قابل قیاس نیست ازین روی تصاویر غنایی نیز در شعرا و کم دیده می شود و در تغزلهای کمتر از طبیعت کمک می گیرد و هنگامی که هیجانی عاطفی به او دست می دهد دیگر از آوردن تصاویر باز می ماند چنانکه در قصیده:

جهانا چه بد منهر و بدخوج جهانی
 چه آشفته بازار بازارگانی (۹۸)

دیده می شود و یا در قصیده:

حاسه ان بر من حسد کردند و من فردم چنین
 داد مظلومان بده ای عزیر المومنین (۹۹)

که هیچگونه تصویری در آنها وجود ندارد.

نوعی از تصویر در دیوان او به‌طور مشخص دیده می‌شود که فقط در شاهنامه و گاه بطور اتفاقی در شعر گویندگان دیگر دیده می‌شود و آن تصویری است که بدون كمك گرفتن از خیال یعنی استعاره و کنایه و تشبیه و صور مجاز، به‌وجود آمده و در حقیقت با هنر خاصی از راه ترکیب صفتها Epithet ساخته شده و او در بسیاری از وصفهای خود اینگونه تصویرها می‌سازد، از جمله در این وصف اسب:

یوزجست ورنگ‌خیز و گرگ‌پوی و غرم‌تک
ببر چه آهو دو و روباه حیل‌گوردن
رام زین و خوش‌عنان و کش خرام و تیزگام
شخ‌نورد و راهجوی و سیل‌بر و کوهکن (۶۷)

که گرچه نوعی ایجاد شباهت را در يك‌يك اجزای تصاویر نمی‌توان منکر شد اما قدرت اصلی تصویر - به‌ویژه در بیت دوم - به‌تنوع آوردن صفت‌ها و ترکیب کلام و وابستگی دارد نه به‌اصل تشبیه و این خصوصیتی است که در شاهنامه به‌طور بارزی دیده می‌شود و بسیاری از تصاویر فردوسی از این مقوله است.

همچنین منوچهری در یکی دو مورد، نوعی تصرف بلاغی - که می‌تواند گوشه‌ای از صور خیال در شمار آید - در تعبیرات خود آورده که هرچند ترجمه از عربی می‌نماید اما قابل توجه است از قبیل:

یکی شعر تو شاعرتر ز حسان (۵۳)

که اینگونه اسناد مجازی یادآور شعر شاعر، در عربی است و

همچنین:

یکی لفظ تو کامل تر ز کامل (۵۳)

بر روی هم او را باید بهترین نماینده تصاویر طبیعت در شعر فارسی و بزرگترین شاعر طبیعت گرای زبان فارسی به شمار آورد که با همه اشعار کمی که از او باقی است دیوانش دفتر طبیعت و دیوان گلها و پرندگان و جانوران و میوه‌ها و آهنگها و نغمه‌هاست و اگر در مورد شاعران دیگر این عصر، کوشش شود که تصاویر برجسته و اصیل آنها استخراج شود، در دیوان او تصاویر اصلی و ابتکاری چندان هست که باید تشبیهات غیر اصلی و کلیشه‌ای را - که بسیار کمتر است - استخراج کرد و بقیه تصاویر او را، به طور کلی، ابداعی و ابتکاری دانست.

هریک از عناصر طبیعت، از قبیل گلها یا پرندگان و ستارگان و ماه و خورشید و هلال و ابر و باران و رعد و برق یا لحظه‌های خاص از قبیل شب و بهار و پاییز و یا طلوع و غروب در دیوان او چندان با تصاویر گوناگون نشان داده شده که باید برای هر کدام فهرستی جداگانه فراهم کرد و تصاویر دیگر گویندگان این عصر را در حاشیه آن قرارداد تا مکمل این فهرست باشد.

صورخیال در شعر عنصری

یکی از چهره‌های معروف ادب فارسی که بی‌گمان در انحطاط شعر فارسی سهم بزرگی دارد، عنصری است. او سرآغاز فصلی است که صنعت و تأمل و ذهن منطقی جای احساس و تجربه حسی را در شعر فارسی می‌گیرد و در دنبال راه و رسم اوست که شاعرانی از قبیل امیرمعزی تمام کوشش خود را صرف این راه می‌کنند و شهرت بیش از حد عنصری به استادی است که اندک اندک در طول تاریخ تصور اهل ادب را نسبت به شعر دیگرگون می‌کند و همه‌جا سرمشق شاعری راه و رسم او معرفی می‌شود.

عنصری، بی‌گمان یکی از ضعیف‌ترین گویندگانی است که به علت نداشتن دید شعری و تجربه حسی کوشیده است اندیشه و تأمل خود را در جهت بی‌فعالیت وادارد که پوششی به‌شمار رود برای آن ضعف تخیل و عدم استطاعت بر خلق تصاویر شعری و تا حدی نیز در این کار موفق شده

است و پس از او راه و رسمش را استعدادهای مشابه او ادامه داده‌اند. در سراسر دیوان او که از معروفترین دیوانهای شعر فارسی است، يك تصویر اصلی که از نظر ترکیب تازگی داشته باشد نمی‌توان یافت و او مجموعه خیال‌های شعری خود را از تصویرهای رایج عصر خویش و صورخیال شاعران دوره قبل گرفته و اغلب کوشش او بر این است که از معروفترین تصاویر شعری رایج در زبان، ترکیبات و تلفیق‌هایی بوجود آورد و گویا چنین می‌نموده یا چنین می‌پنداشته که هنری بزرگ است که او انجام می‌دهد.

این گونه کوشش را که در شعر نیمه دوم قرن پنجم در تمام شاعران می‌بینیم در آغاز این قرن عنصری به کمال داراست و از این نظر، باشهرتی که وی به استادی داشته، دور از حقیقت نخواهد بود اگر انحطاط شعر فارسی را از نظر تصویر، در شعر اواخر این قرن، نتیجه کوشش‌های او بدانیم. او به جای اینکه از حس و تجربه حسی و نیروی تخیل یاری طلبد از عقل و ذهن منطقی کمک می‌گیرد و پیداست که دور شدن از حس و نزدیکی به منطق، شعرا را از شعر بودن به نظم و صنعت و فن می‌کشد و هر خواننده‌ای که دیوان او را بگشاید در نخستین دیدار باین نتیجه خواهد رسید.

نوع بسیار مبتذل و زشت اینگونه تعلیل و استدلال‌های او را در این بیت می‌توان دید:

بر رخ تست کژدم و عجب است
زنخم او مر مرا میان جگر (۴۹)

که تصویر عقرب زلف را - که دراصل از زبان عرب گرفته شده

و از تصاویر مبتذل این عصر است - با چنین پریشانی تازگی بخشیده است
و نوع زیبای آن که بسیار کم است این تصویر است:

اگر فرو شود آهن به آب - و طبع این است -
چرا بر آید جوشن همی بروی غدیر؟ (۵۲)

که تصویر مبتذل و رایج زره و آبنگ را - که اصل آنهم از عرب
گرفته شده است - با چنین تأمل منطقی - که زره آهنین باید در آب
فرورود ولی چه شده است که زره امواج بر روی آبنگ قرار دارد - بدینگونه
تازگی بخشیده و تا حدی نیز بدیع می نماید اما همه تصرفات او بدین حد
بهره مند از تازگی نیست و اغلب از مقوله همان کژدم زلف است و
عجب تر آنکه وی بیشتر در جهت خیالهای بسیار مبتذل و مشهور این کار
را کرده و اگر می کوشید که از خیالهای غیر رایج استفاده کند، شاید تا
این حد زشت و نادلپسند جلوه نمی کرد و از نمونه های این تصرفات منطقی
و عاقلانه او در صور حسی خیال پیشینیان، این تصاویر است:

شدم بصورت چنبر، چو زلف او دیدم
بصورت رسن و اصل آن رسن عنبر
مگر به من گذرد، هست در مثل که رسن
اگرچه دبیر بود بگذرد سوی چنبر (۶۶)

که از تلفیق تصویر بسیار مبتذل زلف و رسن و پیوند آن به ضرب
المثل معروف که: سرانجام رسن اگرچه دراز، سراز چنبر بدر خواهد کرد،
این خیال یا مضمون را ساخته است و یا این بیتها:

ز عرعر تراشند منبرش ، ازیرا
نریزد ز باد خزان برگ عرعر
به غزنی کشد بر صنوبر عدو را
از آن خیزد از کوه غزنی صنوبر (۳۶)

که نگرشی منطقی و غیرشاعرانه آنها را بوجود آورده است و از همین روی در دیوان او صورت تمثیلی خیال - که بانوعی نگرش منطقی و توجه به یکی از اشکال چهارگانه منطق ارسطویی همراه است - بیش از معاصرانش دیده می شود از قبیل:

کند زشت را فعل رای تو نیکو
کند سنگ را فعل خورشید گوهر (۳۶)

یا:

بایستند بزرگان چوپیش او برسند
چو در شوند به دریا بایستند اشماری (۹۷)

و گاه استدلالهای او آمیخته به نوعی تصویر تمثیلی است:

بیش از این نصرت نشاید بود کورا داده اند
چون ز نصرت بگذری زان سو همه خذلان بود
از تمامی دان که پنج انگشت باشد دست را
باز چون شش گردد آن افزونی از نقصان بود (۲۳)

و نیز از همین نظر که استدلال و تعقل و منطقی اندیشی براسلوب

بیان او حاکم است در شعروی زمینه عاطفی و غنایی بسیار ضعیف است نه همدلی با طبیعت در شعر او دیده می شود و نه احساسهای عاشقانه وجود دارد، گویا به هوشیاری در یافته بوده است که غزل رودکی وار نیکوست و می دانسته که غزلهای او رودکی وار نیست ولی اشکالش از آنجا بوده که می پنداشته اگر به باریک و هم - که همان جستجوی مسائل عقلی و منطقی در حوزه تصاویر شعری دیگران است - بکوشد، می تواند خود را به رودکی نزدیک کند در صورتیکه به آن پرده او را هرگز راه نبوده است چرا که وی از احساس و تجربه های حسی، که اساس هر شعر دلپذیری است، فرسنگها بدور بوده است.

عنصری صنعت را جایگزین حس و تجربه شعری کرده و چنانکه در این ابیات او می بینیم خیالهای بسیار عادی عصر خود را بکمک تناسب الفاظ و نوعی ارتباط های مصنوع دوباره در شعر خویش عرضه داشته است:

نگر به لاله و طبع بهار رنگ پذیر
یکی برنگ عقیق و دگر بسوی عبیر
چو جعد و زلف بتان شاخه های بید و خوید
یکی همه زره است و دگر همی زنجیر
درخت و دشت مگر خواستند خلعت ز ابر
یکی طویله گوهر دگر بساط حریر (۲۸)

و تا پایان این وصف، مجموعه خیالهای او، از تصاویر پیش پا افتاده شعر دوره قبل است و با توجه به اینکه دوره شهرت او دوره ای است که هنر شاعری در صنعت خلاصه می شود و پیشوایان نقد و شناخت شعر اشخاصی هستند از قبیل رشید و طواط، هیچ جای شگفتی نیست اگر در

کتابهای ادبی شواهد شعری از دیوان عنصری آورده شود و بی گمان همین ذهن منطقی و حسابگر او بوده است که وی را امیرالشعراى روزگار کرده و شاعرانى مانند منوچهرى ناگزير بوده اند او را ستایش کنند و اوستاد اوستادان زمانه اش بخوانند زیرا در غير آن صورت این امير شعرمجال خواندن مديحه‌ای هم به ایشان نمی داده است^۱.

عنصری در تصاویر شعرش، کوششی دارد برای اینکه گاه از رنگ فلسفی برخوردار باشد اما اگر خواننده‌ای با هوشیاری در شعر او دقیق شود خواهد دید که ذهن او و طرزنگرش وی هیچ رنگ فلسفی ندارد بلکه این کلمات قافیه است که او را وادار به چنین تظاهری کرده و تمام تصاویر فلسفی شعر او همه از قافیه تداعی شده است برخلاف شاعرانی از قبیل ناصر خسرو که ذاتاً در مورد اشیاء نگرشی فلسفی دارند:

آسمان را عرض نهنده‌می
همت شاه مرو را جوهر (۴۷)

یا:

هرچه اندر جهان همه هنر است
عرض است و کفایتش جوهر (۴۹)

یا:

چنان بود پدری کش چنین بود فرزند
چنین بود عرضی کش چنین بود جوهر (۱۱۵)

که با اینکه از نظر خیال و جنبه تصویری مبتذل و غیرشاعرانه است و اغلب به جای اینکه در زمینه‌ای از تشبیه یا استعاره یا اسناد مجازی

(۱) رجوع شود به تذکره دولت‌شاه، چاپ لیدن / ۴۵.

باشد به صورت نوعی ادعای اغراق آمیز عرضه شده است، همراه با بیانی کاملاً منطقی است و جنبه فلسفی آن برخاسته از قافیه است نه دیدناظم.

در مجموعه تصاویر شعرا و به علت تسلط نظام فن و صنعت، حرکت و حیات کمتر دیده می شود اگر کسی دیوان او را از نظرگاه تصویرهای شعری در مطالعه گیرد رنگ اشرافی دید او را بسیار روشن و محسوس خواهد یافت، حتی محسوس تر از آنچه در شعر معاصران اوست و شاید از باب تقرب بیشتری است که وی داشته و مقام امیرالشعرايي که وز زر ساخت آلات خوان عنصری، و نیز اینکه چهار صد غلام زرین کمر در خدمت داشته و هم از این باب که خود بازرگان زاده‌ای بهره مند از ثروت بوده است و خود خطاب به ممدوح گوید:

غذا ز نعمت تو خوردم و زخوان پدر
نه از میانه راه و نه از در دکان (۲۲۰)

و از همه مهمتر مسأله پسند ممدوح که خود دوستدار زر و مال و خصایص زندگی اشرافی بوده است:

مهرگان آمد گرفته فالش از نیکی مثال
نیک وقت و نیک جشن و نیک روز و نیک حال
فال فیروزی و زر است: آسمان و بوستان
کان یکی پیروزه جامه است این دگر زرین نهال
گرد برگ زرد او بر چفته شاخ زرد خویش
راست پنداری که بدر آویختستی از هلال

بگذرد باد شمال ایدون که نشناسی که او
دست‌های ناقد زر است یا باد شمال (۱۵۷)

و برای محمود زرپرست چه شبهه‌بسی زیبا تر و دلخواه‌تر از زروچیزهای
زرین دست و دست ناقد زر.

عنصری جز در زمینه مدیح، شاعری، یا بهتر است بگوییم ناظمی،
توانا نیست و گاه که در زمینه‌های جنگی و حماسی خواسته است تصویری
بسازد ضعیف و ناتوان جلوه کرده است:

صف پیلانش اندر ساز زرین
چو بر کوهی شکفته زعفران زار (۳۱)

که فقط رنگ زرد را در نظر گرفته و از نرمش و اندک وزنی و سبکی
زعفران فراموش کرده و سنگینی و صلابت تصویر - که مقصود او بوده -
حاصل نشده است و نمونه بهتر از آن، موردی است که درباره دلیران
سپاه ممدوح گوید:

گرفته گرزها زرین و سیمین
مخالف رنگ و دیگرسان به پیکر
یکی همچون تن دلداده عاشق
یکی چون ساعد معشوق دلبر (۵۷)

که رنگ زر و سیم در گرزها او را به یاد اندام زرد عاشق و بازوی
سیمین معشوق افکنده ولی از نرمی و ضعفی که در آنهاست فراموش کرده،
از این روی حاصل تصویر او هیچ ارزش القائی ندارد و اگر يك جنبه را

در ذهن زنده می‌کند جنبه‌های دیگری را از میان می‌برد و من دریغ دارم از اینکه برای نشان دادن ضعف او موردی از شاهنامه نقل کنم.

و فور عناصر انتزاعی در تصاویر او، یکی دیگر از خصایص شعر عنصری است که در نیمه اول قرن پنجم تا این حد در این راه افراط کرده است ولی هیچ گونه جنبه هنری و زیبایی شعری در این گونه تصاویر انتزاعی او وجود ندارد و حاصلش ضعفی است که از نظر حرکت و حیات در تصاویر او دیده می‌شود:

شکسته زلف مشک افشان بگرد روی بار اندر
بشیطانی نیت ماند به یزدانی نگار اندر (۱۵۲)

ویا:

ایا بزرگ خداوند خلق و خسرو شرق
جهان سراسر شك است و همت تو یقین (۲۰۸)

صورت شخصیت بخشیدن به اشیاء (تشخیص) نیز در شعر او بسیار ناچیز و دور از حرکت و حیات است و اگر با معاصرانش - منوچهری و فرخی - قیاس شود، در حد هیچ است.

در خیالهای او نشانه تأثیر اساطیر ایرانی را به دشواری می‌توان یافت مگر در ضمن اغراقهای مدیحه که هیچ جنبه هنری ندارد و بیشتر رنگ اسلامی و اساطیر سامی است که بر تصاویر او غالب است:

از ایشان بلا بر سر بدسگالان
و زیشان تباهی بر اعدای ابر

چو اندر هوا کوه بر قوم موسی
 چو بره قوم عاد آیت باد صرصر
 چنان گردد از عرضشان دشت گوئی
 به موج اندر آید همی بحر اخضر
 چو زنجیر داود خراطوم ایشان
 که آویخته بد ز چرخ مسدور
 بگردون گردنده مانند وزیشان
 جهان را هم از خیر بهره هم از شر
 ز گردون روان رجم تابنده انجم
 ازیشان روان سیل تابنده خنجر (۳۸)

از عنصری بجز دیوان او که دفتر مدیحه سرایی است، چیزی امروز در دست نیست ولی او چنانکه تذکره نویسندگان پیشین یاد کرده اند داستانهای بزمی چندی را نیز منظوم کرده که از جنبه تصویری آنها امروز آگاهی نداریم، اگر ابیات ناقصی - که از يك منظومه او (وامق و عذرا) امروز بدست آمده - بررسی شود بعضی وصفها یا تصویرهایی در آن ابیات دیده می شود که دارای زمینه ای حسی تر و شاعرانه تر است و از بعضی جهات یادآور خیالها و طرز تصویرسازی شاعران اواخر قرن چهارم است و تا حدی نزدیک به نوع تصاویر در شاهنامه، از قبیل این تصویر از زن:

هر آنکه کزو بوی ورنگ آمدی
 جهان بر گل و مشک تنگ آمدی (۳)

(۱) مثنوی وامق و عذرا، با مقدمه و تصحیح و حواشی مولوی محمد شفیع، دانشگاه پنجاب، لاهور ۱۹۶۷ شامل اوراق پراکنده ای از این منظومه که از میان جلدیک کتاب تفسیری قرن پنجم پیدا شده است و اخیراً منتشر گردیده.

یا در وصف صبح:

چو شد جامه روز فرخنده چاک
برآمد شب تیره گون از مفاک (۶)

و حتی اغراقهای شاعرانهای ازین نوع:

ز سم سواران و گرد سپاه
زمین ماه روی و زمی روی ماه (۴۰)

و این ابیات بازمانده، از نظر استعاره نیز سرشارتر است و شاید مجال وزن مسبب شده باشد که تا این حد به استعاره روی آورد از قبیل: همی راند بیجاده برسندروس (۹) یا: غریوان دو مرجان خندان من (۲۵) که البته استعارهها خود هیچ گونه ارزش ابداعی ندارند و از تشبیهات رایج دوره قبل ساخته شده اند اگر چه در دیوان او نیز ترکیبات استعاری از نوع: بهار معنی رنگ، بهار حکمت بوی، بهار عقل ثبات، بهار کوه بقا (۱) و:

همه زمین جگر و کوه صبر و صاعقه تیغ
سپهر تاختن و باد گرد و ابر سپر (۱۲۶)

کم نیست و حتی استعارههایی از نوع: دندان هوا، چنگال اجل (۱۶۹) دارد که مورد انتقاد رقیب او، غضایری رازی، قرار گرفته و گفته است:

مگر به شهر تو باشد به شهر ما نبود
هوای با دندان و قضای با چنگال^۱

که یادآور انتقادهای صاحب بن عباد است از تصویرهای استعاری
متنبی.

عنصری با همه آشنایی به شعر عرب از تشبیهات و استعارات رایج
گویندگان تازی کمتر سود جسته بیشتر نوعی مضامین را که جنبه فکری
و عقلی دارند و از اسلوب متنبی تقلید کرده داخل شعر کرده و بر روی هم
او از نظر جنبه فکری و تصنعی و عقلی در شعرش - که بر جنبه حسی و
تصویری غلبه دارد - شاعری است که قابل مقایسه با متنبی است و گاه
از تشبیهات بسیار معروف شعر عرب نیز سود جسته نظیر این تصویر اسب:

چنان بود که از افراز در نشیب آید
چو سنگ کان به نهیبش برانی از کسار (۱۳۳)

که از شعر معروف معلقة امرأ القیس گرفته شده و پیش از این در
فصل خاصی از انتقال این تصویر به شعر فارسی سخن گفته ایم. گاه تصرفاتی
در بعضی تعبیرات قرآنی دارد از قبیل این بیت:

اگر مخالفت شهریار عالم را
به کوه برینویسی فرو خوردش مکان (۱۹۴)

که از این تمثیل قرآنی گرفته شده است: لَوَأْنَزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ

(۱) رجوع شود به گنج باز یافته: اشعار غضائری، صفحه ۳۲.

عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضُرِبَ بِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ^۱ که از زیباترین اسندهای مجازی و تصاویر دل‌انگیز قرآن است و پیش از او ابونواس نیز در تصویر معروفی کسوها حَجَرٌ مَسْتَهٌ سَرَّاعٌ، گویا، به این آیه نظر داشته است.^۲

بر روی هم عنصری ناظمی است استاد که صنایع بدیعی و زمینه فکری و عقلی را جانشین تصاویر حسی و مستقیم کرده و از این نظر پیشوای همه کسانی است که در این راه گام نهاده‌اند و مرد هوشیار و حسابگری مانند او، در عصری که منوچهری با آن تخیل وسیع و قدرت عجیب در ساختن تصویرها زندگی می‌کرده، جز این کار چه می‌توانسته است انجام دهد آیا این ضعف نیروی شاعری خود را جز از راه صنعت و اندیشه، از چه راهی می‌توانسته پوشیده نگاهدارد.

همه کسانی که او را ستوده‌اند، نظرشان متوجه همین جنبه استادی او در نظم و غلبه جنبه تعقل و استدلال در شعر اوست^۳ و از نظر ناقد امروز که شعر را در حوزه زندگی و تجربیات حسی زندگی، در هر روزگاری، می‌نگرد عنصری به هیچ روی شاعر بحساب نخواهد آمد ولی از حق نباید گذشت که گاه قدرت نظم او، در بعضی موارد، توانسته نوعی حالت شگفتی در خواننده ایجاد کند از قبیل قصیده:

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان
بی‌روان تن پیکری پاکیزه چون بی‌تن روان (۲۲۷)

(۱) قرآن کریم: حشر ۲۱.

(۲) درباره معانی متنی در شعر او رجوع شود به: سخن و سخنوران، ج ۱ / ۹۹.

(۳) همان کتاب، ۹۸.

که در وصف شمشیر سروده و تصاویر آن بیش و کم از نوعی
تازگی نیز برخوردار است ولی باز هم نظم و استادی گوینده است که
جلب توجه می‌کند نه تازگی تصویرها. همچنین در بعضی از وصفهای راه
(۲۲۴) بیابان (۲۲۲) مرکب (۳۷، ۱۳۲) سپاهیان دشمن (۶۳) گلها
(۹۳) که در قصاید خویش آورده است و با ابیاتی از این دست:

حریر پوشد از یاد مدح شاه جهان
حروف شعر: چو من مدح او کنم تحریر (۷۱)

که گذشته از صنعت لفظی، نفس این اسناد مجازی، ارزش هنری
و شعری بسیار دارد و یا:

اگر ز صفحه خانه نظر کنی سوی باغ
زبر جدین شود اندر دو چشم تو دیدار (۹۶)

با آن استعاره‌ای که ممدوح را «به دل با فخر همسایه» می‌خواند
(۱۰۱) که به نسبت حجم دیوان او و نیز به نسبت شهرت بیش از حد وی
هیچ و پوچ است.

صور خیال در شعر قطران تبریزی

مشابهت نوع تصویرهای شعری قطران تبریزی، در نیمه اول قرن پنجم، با شاعران همروزگار او در مشرق ایران چندان هست که صبغه محلی را بهیچ روی در آن نمی توان دید و این نکته را در ذهن ایجاد می کند که شاعران ایرانی پس از حمله عرب، وقتی زبان دری را به عنوان زبان شعر و زبان ادب تلقی کردند، سابقه ای ادبی، از نظر نوع تصاویر شعری در میان ایشان وجود داشت که در هر ناحیه ای همان سابقه را ادامه دادند و در نتیجه شعر در تمام نواحی يك رنگ و يك خصوصیت یافت. گرچه این حدس را به دلایلی نباید پذیرفت زیرا، چنانکه بارها اشارت کرده ایم، رنگ عمومی شعر اسلامی، در سراسر کشورهای مسلمان شده تا قرن پنجم، یکسان بوده است و به دشواری می توان میان نوع تصاویر شعری گویندگان قرن پنجم در هند با شاعران اندلس یا دمشق تفاوت قائل شد با اینکه زمینه جغرافیایی این بلاد کاملاً از یکدیگر مشخص بوده است، بهر حال در شعر قطران با اینکه تصاویر تازه و بدیعی می توان

یافت، از هر جهت، همان خصایصی وجود دارد که در شعر معاصران او در مشرق ایران.

دوره شاعری او، در سالهای میانه قرن پنجم، بویژه نیمه اول آن بوده و از این روی شعر او از نظر تصویر، حالت اعتدالی است از مجموع خصایص تصویری شعر گویندگان قرن پنجم به معنی از خصایص شاعران اواخر این قرن را در شعر اومی توان جست و بعضی از ویژگیهای گویندگان اوایل این دوره را که دارای خصایص شعر قرن چهارم است همان کوششی را که گویندگانی از قبیل فرخی و منوچهری بسرای خلق تصاویر شعری تازه و ایجاد خیالهایی، که اجزای آنها برای نخستین بار در شعر ایشان پیوند یافته باشد، داشتند در شعر او نیز می توان دید اما نه بآن وسعت که در شعر آن دو تن دیده می شود با اینهمه تصویرهایی از نوع:

چوناف خوبان در پیچد آب در گرداب^۱ (۴۵)

یا:

چون زره زنگ خورده شاخه شمشاد (۶۳)

یا این تصویر بنفشه:

(۱) این تصویر در شعر صائب بکمال خود رسیده ولی فضل تقدم برای قطران همچنان باقیست:

محیط عشق محال است آرمیده شود

به «تیغ موج» بریدنند «ناف گردابش»

(رک: دیوان صائب، ۶۳۲).

در پشته بنفشه نیز مانند است
از دور یکی سوار ابلق را (۱۲)

یا این تصویر زیبا در زمینه مدح:

چنان بیباله از آواز سائلانش جان
که جان مادر ز آواز گمشده، فرزند (۶۷ و ۱۳۰)

در دیوان او هست که در این دوره قابل توجه است، به خصوص که اندک اندک شاعران بجای خلق اینگونه تصاویر به تلفیق و ترکیب تصاویر شاعران دوره قبل روی می آورند و در شعر قطران نیز همین خصوصیت به روشنی محسوس است و از اینگونه تصاویر او که بگذریم اکثریت تشبیهات و استعارات او، چیزهاییست که در شعر دوره قبل از او رواج کامل داشته و تقریباً در قلمرو معانی مشترك به حساب می آمده است.

تمایل به آوردن تشبیهات انتزاعی در شعر او بهمان اندازه است که در شعر معاصر او ناصر خسرو دیده می شود: رأی ممدوح، چون گمان انبیا، هرگز غلط نمی کند و تیر او چون قضای ایزدی خطا ندارد (۱۵) و افزایش روز به مانند افزایش رأی ممدوح است (۳۰) و سخن از عیشی چو روح روشن و وقتی چو جان لطیف (۱۹۳) و معشوقی که: چون رامش اندر می و چون دانش اندر جان است (۲۷۲) و رخس ایمان و زلفش از کفر و زلفش کفر بر ایمان (۲۸۰) در شعر او بسیار است، اما این تشبیهات تجربیدی چیزهایی است که جز از نظر نوع تشبیه، که کوششی است برای لطیف کردن تصویر، تازگی و ابداعی در آنها نیست:

چون خواب رود تیرش در دیده شیران (۲۰۶)

یا:

موی او تازی و تیره چون روان اهرمن
روی او تابان و رخشان همچو جان جبرئیل (۲۱۴)

و ابری که هوا را به لون جان اهریمن می‌دارد (۲۳۳) و از این دست تصویرها که در حقیقت نوعی تلمیح در شیوه بیان معانی است و از اسالیب رایج شعر فارسی در قرن پنجم است. و از همین مقوله است، بعضی جنبه‌های فلسفی که در تصاویر او دیده می‌شود از قبیل این وصف شراب:

صورت او جوهری و رنگ او همچون عرض
اصل جسمانی ولی دیدار روحانی مثال (۲۱۲)

و اینها همه خصایص عمومی تصاویر شعر این دوره‌اند و قطران بی‌گمان، و به تصریح ناصر خسرو، در شعر خود به آثار گویندگان مشرق ایران نظر داشته و حتی بعضی مشکلات لغوی خود را، که در دیوان منجیک و دقیقی داشته، از ناصر خسرو پرسیده است و همین توجه به آثار گویندگان مشرق است که تصاویر او را تا این حد نزدیک به تصاویر ایشان کرده است.

در شعر او از نظر برخورد فرهنگ ایرانی و اسلامی نیز نوعی اعتدال وجود دارد و او که مردمانی از نژاد ایرانی را می‌ستوده در تصویرهای خود اغراقهایی که در جهت نفی یا خوار کردن اساطیر ایرانی باشد کمتر دارد و رنگ ایرانی بعضی تصاویر شعری او از شاعران مشرق قوی‌تر است:

ابر تاريك اندر آمد، چون روان بيورسب
باغ و بستان را چوروی و رای افریدون کند (۸۲)

یا:

اندر میان جموزا، تابنده ماه نو
چون در کمر نهاده، نگون تاج اردشیر (۱۳۹)

و توجه او به اساطیر ایرانی، با نوعی دل‌بستگی همراه است، اما از سوی دیگر نشانه‌های نفوذ اسلام و عقاید اسلامی را نیز به خوبی در تصاویر او می‌توان دریافت: قمری بگونه مقربان است و بلبل همانند مذکران که این يك قصه می‌خواند و آن دیگری قرآن (۲۸۷) یا زاغ همانند دیو است و عندلیب قمری است که از بانگ او زاغ به هزیمت می‌رود (۱۹۰) و سنان ممدوح به گونه عصای موسی است و زبانش آیت مسیح (۸۰) و توجه به آئین مسیح در شعر او بیش از هر يك از شاعران قرن پنجم است: چمن را همانند مذبح مسیح می‌بیند (۲۷) و درخت گل راصلیبی از پیروزه و عقیب می‌داند:

شده چو مذبح عیسی ز بلبل و گل باغ
درخت گل چوبه پیروزه و عقیب صلیب (۳۹)

و توجه به مسیحیان و خصایص زندگی و لباس پوشی ایشان در شعر او بسیار است از قبیل اینکه دشت چادر ترسا پوشیده و چرخ جامه رهبان (۲۵۴) و هوا چون چادر ترساست (۲۷) و یا از ابر سیاه چادر ترسا شده (۷۲) و یا لباس گردون مانند چادر ترساست (۷۴) و لفظ ممدوح را به خوبی زبور می‌داند (۱۴۱) و احتمال اینکه نفوذ مسیحیان و شیوع آئین